

وقف بر صوفیه در دوره ایلخانی رابطه گرایش‌های دینی ایلخانان ایران با کاهش و افزایش وقف بر صوفیه (736-656ق)

محمدعلی رنجبر¹، بهمن شهریاری²
(دریافت مقاله: 98/02/02 - پذیرش نهایی: 98/11/06)

چکیده

کاهش یا افزایش وقف بر صوفیه در دوره ایلخانی (735-656 ق) با کسب مشروعیت از طریق اسلام‌پذیری و انطباق با فرهنگ و تمدن ایران رابطه مستقیم داشت. ایلخانان نامسلمان به کسب مشروعیت از طریق عرفا و مشایخ نیازی نداشتند و در نتیجه در دوره آنها وقف بر صوفیه راکد ماند. پس از سقوط خلافت بغداد و افزایش اسلام‌پذیری ایلخانان بر دست عرفا و مشایخ، وقف بر صوفیه در روند جدید حاکمیت ایلخانی رو به افزایش نهاد. برخی از شخصیت‌های مؤثر مانند خواجه رشیدالدین فضل‌الله در روند انطباق فرهنگی از طریق عرفا نقش مهمی داشتند. افزایش وقف بر صوفیه موجب بهبود وضع اقتصادی عرفا و مشایخ گردید و بنابراین، حکومت ایلخانان مسلمان برای عرفا و مشایخ هم از نظر مالی و هم از نظر معنوی و اجتماعی، سودمند بود.

کلمات کلیدی: وقف صوفیان، خانقاه، حکومت ایلخانی، عرفا و مشایخ.

1. دانشیار بخش تاریخ دانشگاه شیراز؛
Email: ranjbar@shirazu.ac.ir

2. دانشجوی دکتری تاریخ بعد از اسلام دانشگاه شیراز؛
Email: bahman.history@yahoo.com

مقدمه

یورش مغولان در اوایل قرن ۷ق، نخستین بار از پس از اسلام تا آن زمان، حکومتی غیر مسلمان را بر ایران حاکم کرد و آثار این حادثه مهم از نظر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی بس آشکار و نمایان بود. بینش و تفکر مغولان برآمده از آیین شمن و دین بودا بود و تا حدی با تصوف ایرانی و اسلامی به ویژه از جهت تساهل مذهبی و بی اعتنائی به قدرت سیاسی نزدیکی داشت. مغولان از هنگام استقرار در ایران هیچگاه گذشته خود را نفی نکردند. بدیهی است که بیگانگی مغولان با جامعه ایرانی برای دو طرف دشوار بود. پس از سقوط خلافت عباسی (۶۵۶ق) در یورش هلاکوخان و کاهش آموزش‌های دینی سابق و نامسلمانی مغولان، انطباق حاکمیت جدید با ایرانیان مسلمان سخت و دشوار به نظر می‌رسید. با این حال، مشایخ صوفیه و عرفا برای پیوند حکومت جدید با فرهنگ ایرانی همچون حلقه واسط بودند.

روند صعودی جایگاه عرفا و مشایخ و افزایش وقف بر صوفیه از ابتدای دوره ایلخانی تا ابتدای قدرت غازان‌خان (۶۹۴ق) جریانی کند و تدریجی داشت و این موضوع در دوره دو ایلخان نخستین چندان محسوس نبود. در برخی از نقاط قلمرو ایلخانان، مانند یزد و کرمان و بغداد و از جانب حکام محلی و افراد متنفذ نظیر قتلغ خاتون و خاندان جوینی، اوقافی در نظر گرفته شد، اما ایلخانان چندان التفاتی به این موضوع نشان ندادند. حتی در قونیه، عارف نامدار جلال الدین محمد بلخی (۶۷۲-۶۰۴ق) ارتباطی با مغولان برقرار نکرد و ایلخانان هم برای اثبات مشروعیت خود، توجه خویش را بیشتر متوجه حکومت یوآن در چین کردند. در زمان سلطان احمد تکودار (۶۸۳-۶۸۰ق) - که مسلمان شد - وقف بر صوفیه رشد کرد، اما دو ایلخان بعدی (ارغون خان و گیخاتو ۶۹۴-۶۸۳ق) که بودایی بودند، با عرفا روابطی نداشتند و نمی‌خواستند اشراف و نوایان مغولی را برنجانند. با آغاز حکومت غازان تا پایان این سلسله، وقف بر صوفیه و شوکت و منزلت عرفا رشد خیره کننده یافت.

غازان‌خان و دو ایلخان بعدی، پایه‌های مشروعیت خود را از طریق عرفا و صوفیان تحکیم بخشیدند و از بذل و بخشش در این راه کوتاهی نکردند. این موضوع سبب گردید تا روند انطباق‌پذیری حکومت ایلخانی با فرهنگ و سنت‌های ایران وارد مراحل مهم شود: غازان‌خان بر دست شیخ ابراهیم حموی (وفات: ۷۲۲ق) اسلام آورد. هم ایلخان و هم وزیر او خواجه رشیدالدین فضل الله، بخشی از دارایی خود را بر خانقاه‌ها و مشایخ بزرگی

چون علاءالدوله سمنانی (وفات: ۷۳۶ ق) و شیخ صفی‌الدین اردبیلی (وفات: ۷۳۵ ق) وقف کردند. اولجایتو و ابوسعید هم به عنوان «پادشاه اسلام» به این تئوری حکومت که نقش تصوف در آن پررنگ بود وفادار ماندند. این روند در دراز مدت به سود جریان تصوف تداوم یافت، بدین معنا که تصوف در روند انطباق ایلخانان با فرهنگ ایرانی، مزایای اجتماعی و اقتصادی چشمگیری به دست آورد.

فرضیه این مقاله، اثبات هم‌سویی افزایش موقوفات بر صوفیان با میزان تطبیق ایلخانان با فرهنگ ایرانی و اسلامی است. در این مقاله، نگرش دو ایلخان نخستین به مسئله وقف اهل تصوف بررسی خواهد شد. سپس به رشد نسبی این نوع وقف در دوره کوتاه احمد تکودار پرداخته می‌شود. در ادامه، به علل رکود در روند وقف بر مشایخ در زمان ارغون و گیخاتو خواهیم پرداخت. در قسمت بعد، رشد چشمگیر روند وقف بر صوفیه در زمان سه ایلخان بعدی، یعنی غازان خان، اولجایتو و سلطان ابوسعید بررسی می‌شود. همچنین در این زمینه کوشش‌های خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر سه ایلخان مذکور بررسی خواهد شد.

پیشینه پژوهش

پیرامون افزایش و کاهش وقف بر صوفیه در دوره ایلخانی، تاکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. بنابر مسئله محوری مقاله حاضر، وقف بر اهل تصوف در دوره ایلخانی زمانی رو به افزایش نهاد که صوفیان و عرفا به مشروعیت بخشی ایلخانان مسلمان یاری می‌رساندند. از سوی دیگر، زمانی این نوع وقف رو به رکود می‌رفت که ایلخانان احساس می‌کردند به تأیید مشروعیت خود از سوی عرفا نیازی ندارند. از منابع متقدم، به ویژه منابع قرن‌های ۷ و ۸ ق هم‌چون آثار رشیدالدین، وصاف‌الحضره، کاشانی، حمدالله مستوفی، اطلاعات گردآوری شد، سپس تحلیل نظری بر پایه ربط دادها و مسئله پژوهش صورت گرفت. در میان پژوهش‌های معاصر در باب عصر مغول، هیچ‌یک به رابطه نظری حکومت ایلخانی و وقف بر صوفیه نپرداخته‌اند. در این بخش، به شماری از آثار مربوط به تاریخ مغول می‌پردازیم که در آنها مباحثی در باب تصوف و وقف به اشاره آمده، اما به طور مشخص به موضوع این مقاله نپرداخته‌اند تا بدین ترتیب، تفاوت مسئله کلیدی مقاله حاضر با آن آثار روشن شود.

در کتاب دین و دولت در ایران عهد مغول تألیف شیرین بیانی، گرچه فصل هفتم به

شکوفایی تصوف و شرح حال شیوخ و تشکیلات صوفیان این عصر اختصاص یافته، موضوع وقف و منزلت عرفا در ارکان حکومت ایلخانی بررسی نشده است (بیانی، ۱۳۷۱). در کتاب تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، نوشته عباس اقبال آشتیانی، در فصل نهم، مباحثی درباره تمدن و معارف عصر مغول آمده است، اما در باب مطلب محوری این مقاله، یعنی رابطه وقف اهل تصوف و مبانی نظری حکومت ایلخانی بحثی دیده نمی‌شود (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰). منوچهر مرتضوی در کتاب مسائل عصر ایلخانان، فصل سوم را به تصوف و امور خانقاه‌ها اختصاص داده، اما به موضوع وقف بر صوفیه و مناسبت آن با حکومت ایلخانی پرداخته است (مرتضوی، ۱۳۸۰). از میان ایران شناسان، ان لمبتن در فصل چهارم کتاب تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران ذیل عنوان مالکیت خصوصی و تشکیلات آن، ادارات و اوقاف را تشریح کرده است، اما نگاه او در زمینه وقف کلی است و به اوقاف صوفیه و وابستگی و عدم وابستگی مشایخ به حکومت ایلخانی در کسب آن اوقاف پرداخته است (لمبتن، تداوم، ۱۳۸۳). لمبتن در کتاب مالک و زارع در ایران نیز به موضوع زمینداری و مالیات‌ها پرداخته، اما به موقوفات تصوف و رابطه آن با تأیید مشروعیت قدرت ایلخانان اشاره‌ای نکرده است (همو. مالک و...، ۱۳۷۷).

از میان مقالاتی که درباره وقف در دوره مغول نوشته شده است، مقاله جواد عباسی در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، «وقف در دوره ایلخانان مغول در ایران»، نویسنده به مبحث وقف با دیدی کلی پرداخته است و در آن اشاره‌ای حاکی از تبیین وقف بر صوفیه و چگونگی آن در رابطه با پایه‌های حکومتی ایلخانان دیده نمی‌شود (عباسی، ۱۳۸۳). مقاله دیگر، «نقش وقف در گسترش تشیع در دوره ایلخانی» نوشته صدرالله اسماعیل زاده در مجله دانشگاه باقرالعلوم، گرچه نویسنده به اهمیت و کارکرد وقف در دوره ایلخانی در گسترش تشیع توجه و به خصوص بر فعالیت‌های خواجه نصیرالدین طوسی در این زمینه تأکید کرده، اما مطالب آن مقاله، با موضوع مقاله حاضر، مشابهتی ندارد (اسماعیل زاده، ۱۳۹۰).

رکود در وقف بر صوفیه در حکومت هلاکوخان و اباقاخان

یورش مغول مناسبات زمین داری و مالکیت را دستخوش دگرگونی‌های بسیار کرد و تأثیر نامطلوبی نیز بر اراضی وقفی داشت. مغولان برای ادامه فتوحات و برآوردن نیازهای مالی، به بهره‌برداری بی‌رویه و تصرف اراضی وقفی روی آوردند. در نتیجه، «مرتزقه و

مستحقان محروم» ماندند (نخجوانی، ۱۷۶). به گزارش حمدالله مستوفی، مغولان برخی زمینهای اطراف قزوین را که وقف مسجد جامع آن شهر بود به زور تصرف کردند (مستوفی، نزهه...، ۶۷). و صاف هم از مواردی مشابه این روند در فارس یاد کرده است (وصاف، ۲۴۰). روند تصرف اراضی وقفی و وضعیت نامشخص آنها تا اواخر قرن هفتم ق ادامه داشت، زیرا یکی از برنامه‌های اصلی خواجه رشیدالدین در دوره غازان خان، سامان بخشیدن به همین اراضی بود (رشیدالدین، تاریخ مبارک...، ۳۰۶-۳۰۸). در همین زمینه، شکایات بسیاری از «مستأکله و متغلبان»، یعنی متصرفان در موقوفات صورت گرفته بود. پس از مسلمان شدن مغولان، احکامی صادر شد تا «دست مستأکله و متغلبان کوتاه گردانیده» شود (نخجوانی، ۳۲۶-۳۲۷).

حکومت ایلخانی، نظامی بود که از نظر سیاسی و اعتقادی با فرهنگ و مناسبات اجتماعی ایرانیان مسلمان تفاوت‌های بسیار داشت. هلاکو، اشراف و امرای مغول و نیز قبایلی که همراه او به ایران آمدند، بر آیین شمن و بودایی و یاسای چنگیزی بودند (رشیدالدین، جامع...، ۶۸۶-۶۸۵). پذیرش این تغییر در ابعاد مختلف برای مردم مسلمان ایران سخت و دشوار بود؛ زیرا علاوه بر موضوعات سیاسی و نظامی، تشکیلات اداری اعم از امر قضاء، نهادهای اخذ مالیات، اوقاف هم پی در پی با مسائل و مشکلات تازه ای مواجه می‌شدند. آثار ناشی از یورش مغولان، از سال ۶۱۶ق بر اقتصاد و اجتماع، هنوز التیام نیافته بود. هلاکو خان و مغولان از ابتدای استقرار، متوجه جنبه‌هایی از بیگانگی با سرزمین ایران بودند و برای عبور از این مرحله، شخصیت‌های علمی و دیوانی ایرانی را در امور حکومتی و اجرایی به خدمت گماشتند. یکی اشخاصی که از زمان ورود ایلخان به خراسان با او همراه شد و در امور اوقاف هم تأثیر داشت، خواجه نصیرالدین طوسی (وفات: ۶۷۲ ق) بود (بناکتی، ۴۱۵).

خواجه نصیرالدین از زمان تأسیس حکومت ایلخانی در مراغه (۶۵۶ق) اداره امور اوقاف را بر عهده گرفت و برای ساماندهی وضع نابسامان موقوفات سخت کوشید (صفدی، ۱۱۳). یکی از همکاران خواجه نصیرالدین در مراغه، در این زمان شهاب‌الدین عبدالله متصدی اوقاف بغداد شد و او مدارس و رباط‌ها را از نو احیاء کرد. خواجه نصیر الدین برای نظارت بر اوقاف بغداد، خود در سال ۶۶۲ ق به بغداد رفت (الحوادث...، ۳۷۰). با توجه به این گزارش و نوشته و صاف می‌توان گفت که تولید خواجه نصیر، کوششی برای پایان دادن به وضع نابسامان اوقاف بود (وصاف، ۵۱).

فعالیت‌های خواجه نصیرالدین در اداره امور اوقاف در حکومت هلاکوخان بیشتر برای احیای امر وقف بود. در دوره هلاکوخان موقوفات صوفیان سیر صعودی نداشت و به واقع، مهم‌ترین مسأله برای وقف این دوره اهتمام در جهت جلوگیری از دست‌اندازی اشراف مغول بر موقوفات بود. از طرف دیگر، خواجه نصیرالدین هم بیشتر به فلسفه و کلام و علوم محض گرایش داشت تا مباحث تصوفی و عرفانی. به عنوان نمونه، وی در کتاب *روضه‌التسلیم* به مباحث عقلی و هستی‌شناسی و چیستی اشیاء پرداخته (طوسی، روضه ...، صص ۶۷-۹۱) و در مباحث تعلیمی و انواع علوم بیشتر به علوم عقلی نظر داشته است (همان، صص ۴۰-۳۹). خواجه بیشتر حکیم و متکلم شیعی است و حکمت را به دو نوع تقسیم کرده است: حکمت نظری و حکمت عملی و در تبیین اجزاء هر کدام به مباحث فلسفی و عقلی توجه دارد. نگرش او در بخش سیاست مدن، نسبت به زهد و عزلت انتقادی است و عزلت‌گزینی و دوری از اجتماع را عاری از فضیلت می‌داند (همان، ۲۵۷). برای ریاست بر مدینه فاضله هم توجه او به حکما و عقلاست (همان، ۲۸۶). او در تشریح مباحثی چون نبوت و فواید بعثت انبیا هم در پی بحث عقلی است (همان، ۴۸۱-۴۸۲).

از سوی دیگر، هلاکوخان در پی جلب رضایت طیف فکری و اعتقادی خاص نبود تا از طریق آن تفکر، پایه‌های قدرت خود را مستحکم کند. در زمان فتح بغداد (۶۵۶ ق)، به نظر بسیاری از بزرگان و علمای اسلام همچون سید بن طاووس (وفات: ۶۶۴ ق)، هر چند هولاکو حاکمی کافر بود، اما عدالت حاکم کافر بهتر از ظلم حاکم مسلمان است (ابن طقطقی، ۱۹).

هلاکوخان و جانشین وی اباقاخان بودایی بودند و به اصول و مبانی سرزمین‌اجدادی و یاسای چنگیزی پایبندی نشان می‌دادند. اباقاخان مانند پدرش ایلخانی بودایی بود و در زمان وی، بنکده‌هایی در گوشه و کنار ایران احداث شد (رشیدالدین، جامع...، ۷۷۶). نخستین ایلخانان علاوه بر اعتقادات شمنیزم، مانند مغول‌های چین از لامائیسم تبت متأثر بودند (مورگان، ۱۹۰). این امر هم به منزله حفظ اعتقادات و باورهای اجدادی بود و هم به این معنا که اساس حکومت ایلخانی مبتنی بر احکام اسلامی نیست (Spuler, 41). در این برهه از حکومت ایلخانی، مغولان همچنان ارتباط خود را با دربار خان بزرگ در چین یعنی حکومت یوان (حک: ۱۳۷۰-۱۲۶۰ م) حفظ کرده بودند (Ibid:48). در واقع دوره اباقاخان مانند زمان پدرش به لحاظ تثبیت قلمرو ایلخانی و

اداره امور نسبت به قبل از تأسیس حکومت ایلخانی فرایندی نو محسوب می‌شد، اما از حیث رسوم و سنن مغولی تغییری صورت نگرفته بود و در نتیجه وقف بر صوفیه همچنان دچار رکود بود.

اداره اوقاف مملکت ایلخانی در زمان اباقاخان بار دیگر به خواجه نصیرالدین طوسی سپرده شد (میرخواند، ۵، ۲۷۶). همچون قبل، باز هم توجه خواجه به اعاده نظم و سامان بخشیدن به اوقاف معطوف بود؛ او به ویژه بر تخصیص بخشی از درآمد اوقاف به رصدخانه مراغه تأکید داشت (وصاف، ۵۱). وی برای ساماندهی اوقاف بغداد در سال ۶۷۲ ق به مرکز خلافت سفر کرد (الحوادث...، ۳۷۶). آنچه در دوره اباقاخان اهداء گردید، بیشتر جنبه شخصی داشت و از سوی افراد متنفذ و حکام محلی بود.

افراد سرشناس مسلمان و حکام محلی رابطه ای اعتقادی و شخصی با تصوف داشتند و موضوع وقف بر خانقاه‌ها و مشایخ را از یاد نبرده بودند. به عنوان نمونه، بنابر گزارش مؤلف الحوادث الجامعه، در ذکر حوادث سال ۶۶۷ ق، شمس‌الدین جوینی (وفات: ۶۸۳ ق) در عراق رباطی برای مقیمان آنجا ساخت و زمین‌هایی بر آن وقف کرد و همسر عطاملک جوینی در سال ۶۷۱ ق در اطراف بغداد به صورت وقف، رباطی برای اقامت صوفیان اختصاص داد (همان، ۳۷۲). همچنین، یکی از مشایخ محله مبارکیه در شرق بغداد، شیخ صالح زاهد بن محمد سکران در دوره اباقاخان از دارایی خود مبالغی بر ایتام و فقرا وقف کرد (همان، ۳۷۵). در کرمان قتلغ‌خاتون که از سال ۶۶۱ تا ۶۸۱ ق حکومت داشت، در سال ۶۷۳ ق دیه شهرآباد را با تمام توابع آن را بر شیخ احمد بن سیف‌الدین باخرزی و دیه ترکان آباد را نیز با همه توابع آن بر شیخ صلاح‌الدین حسن وقف کرد: «وقف مسجل محکوم و تسلیم وی کرد و در وجه معیشت وی نهاد مادام که او در حیات باشد» (تاریخ شاهی قراختیایان، ۲۳۴). نایب صاحب دیوان جوینی، شمس‌الدین تازیکو که در نواحی جنوب شرقی ایران با هندوستان در تبادلات تجاری بود، در سال ۶۶۶ ق مسجد و خانقاهی در یزد برای مشایخ برآورد و چهاردانگ از دیه‌هانزا را وقف خانقاه کرد (جعفری، ۱۱۴؛ مستوفی بافقی، ۱۴۲/۳). بنابراین، در زمان اباقاخان، موقوفات بر مشایخ و صوفیان بیشتر از جانب اشخاص متنفذ بود. در منابع دوره مغول گزارشی از وقفی از سوی ایلخان در دست نیست.

نگرش مولانا نسبت به پدیده مغول، حاکی از نکات قابل توجهی در باب نحوه ارتباط نمایندگان فرهنگ و جامعه ایرانی با حکومت نامسلمان ایلخانان است: از نظر او، چون

مغولان سرزمین ایران را به زور و ظلم گرفته‌اند، «مال ما بر ایشان حرام است و مال ایشان بر ما حلال» (مولوی، فیه...، ۶۴). در ادامه همین نگرش خطاب به معین الدین پروانه (وفات: ۶۷۶ ق) گوید: زوال دولت مغول وقتی است که اولاد، احفاد و اخلاف ما را خوار دارند و به ایشان جفا کنند (افلاکی، ۹۸۲/۲). در فیه‌مافیه پروانه را به عنوان کارگزار دیوانی مغول در آسیای صغیر سرزنش کرده است: «... تو با تاتار یکی شده و آنها را یاری می‌دهی تا شامیان و مصریان را فنا کنی و اسلام خراب کنی» (مولوی، فیه...، ۵). به نظر مولانا، لغزش‌ها و ظلم‌های مغولان با اعتقاد آنان به روز قیامت در تضاد است (همان، ۶۵). وی سابقه آنها را از حیث فرهنگی و تمدنی پایین تر از ایرانیان و آنها را غارتگر و مخرب می‌داند (بیانی، ۲، ۷۰۰-۶۹۹). چون لشکر بایجو قونیه را در محاصره گرفت، اهل شهر از مولانا استعانت خواستند. وی مردم را دلداری داد و گفت: «این شهر را تا قیام ساعت و ساعت قیام قتل و شمشیر مغل نخواهد بود و هر که قصد قونیه کند از زخم ما خلاص نیابد» (افلاکی، ۷۲۲، ۲). او بر این عقیده بود که دوره قتل غارتگری و سلطه خوفناک مغول به اتمام خواهد رسید:

جمله صحرا و دشت پر زشکوفه است و کشت / خوف تتاران گذشت مشک تتاران رسید
(مولوی، کلیات...، ۳۵۹)

تاتار هجر کرد و سیاهی و عنبری آن مشکهای آهوی تاتارم آرزوست

(همان، ۲۰۸)

مولانا از جمله عارفانی بود که عشق و جذبه را اساس قرار داده بود و خود را اهل حقیقت می‌شمرد؛ از مال وقف امرار معاش نمی‌کرد و همچون فتیان، از مردم جدا نبود (گولپینارلی، ۲۵۷-۲۵۶-۲۵۵). بنابراین، اندیشه و مکتب مولانا با حکومت ایلخانی همسویی نداشت. مولانا در سال ۶۷۲ ق درگذشت، یعنی او در زمان دو ایلخانی می‌زیست که مسلمان نبودند. هلاکو و اباقا طبق رسوم یاسا و یوسون حکومت می‌کردند و به کسب مشروعیت از جانب عرفا و دیگر اقشار با نفوذ جامعه مسلمان نیازی نداشتند.

حاکمیت این دو ایلخان، با شرایط فرهنگ و تمدن ایران و جامعه مسلمان سازگار نبود و گرچه برخی شخصیت‌های ایرانی همچون خواجه نصیرالدین و خاندان جوینی در این راه کوشش‌هایی به کار بردند، اما وفاداری ایلخانان و اشراف و امرای مغول به یاسا و یوسون چنگیزی مانعی بزرگ بود. به نظر هوارث، هلاکو خان و اباقا خان قلمرو وسیعی را به ضرب شمشیر گشودند و بر پایه امور نظامی آن را اداره می‌کردند (Howorth, 398).

بنابراین، موضوعاتی چون وقف چه بر اهل تصوف و چه غیر تصوف، نمی‌توانست رشد کند، زیرا موضوع وقف، نخست به اعتقاد باز می‌گردد و دیگر اینکه مستلزم استقرار دیوان مظالم است تا بر صحت موقوفات گواهی دهد (نخجوانی، ۳۳۵، ۱-۱۷۵). برپایی چنین تشکیلاتی می‌بایست با تأیید رسمی حاکم صورت می‌گرفت. چنانکه نجم‌الدین رازی یکی از وظایف مهم قاضی عادل را محافظت از وقف مشایخ و عرفا می‌شمرد (نجم‌الدین رازی، ۲۸۵). بنابراین، پس از استقرار حکومت ایلخانی به عنوان حاکمیتی جدید که با فرهنگ و تعالیم دینی ایرانیان مسلمان فاصله داشت، وقف بر اهل تصوف راکد ماند. مغولان تا حدی متوجه عدم انطباق شده بودند و یکی از اساسی‌ترین دلایل اسلام آوردن تکودار، جانشین اباقاخان، همین مسئله بود.

وقف بر صوفیه در حکومت احمد تکودار

وقف بر اهل تصوف در زمان حکومت کوتاه مدت احمد تکودار (۶۸۳-۶۸۰ ق) در مقایسه با دو ایلخان قبلی، بنابر دلایل جدید سیاسی و اعتقادی بهبود یافت. این امر با مسلمان شدن ایلخان مغول پیوند داشت: تکودار بر دست یکی از مشایخ این دوره، شیخ کمال‌الدین عبدالرحمان رافعی (وفات: ۶۸۳ق) مسلمان شد (وصاف، ۱۱۰). مسلمان شدن ایلخان رویدادی مؤثر در تاریخ ایران در دوره مغول بوده است و آثار آن نه تنها به وقف بر صوفیان، موضوع اصلی این مقاله، مربوط است، بلکه در زمینه‌های سیاست داخلی، روابط خارجی، اقتصادی فرهنگی نیز قابل توجه بوده است.

چنانکه پیش از این ذکر شد، حکومت ایلخانی از ابتدا در بسیاری از موارد، نظیر آداب و رسوم، امر قضاء، احکام حکومتی برای اداره جامعه با جامعه مسلمان ایرانی منطبق نبود. این وضعیت، هم در امور داخلی خودنمایی می‌کرد و هم در روابط خارجی: ایلخانان روابط پر تنش با سرزمین‌های اطراف، به ویژه مملوکان مصر و شام داشتند (آقسرایبی، ۱۱۵؛ ابن‌بی‌بی، ۱۱۸). مملوکان مصر و شام پس از سقوط خلافت عباسی در عراق، یکی از اعضای خاندان عباسی، ابوالقاسم احمد الاسمر را در مصر به خلافت رساندند و بدین ترتیب، خلافت عباسی را در مصر احیاء کردند (ابن خلدون، ۵۷۱/۴). پس مشروعیت مملوکان مصر از طریق خلافت عباسی تأیید می‌شد. از طرف دیگر، همسایه شمال غربی ایلخانان، یعنی اردوی زرین که از نسل جوجی بودند هم مسلمان شدند و روابط خصومت آمیزی با ایلخانان داشتند. جالب آنکه برکای بر دست شیخ

سیف‌الدین باخرزی (وفات: ۶۵۸ ق) اسلام آورد (جوزجانی، ۶۵۸/۲). از ابتدای استقرار حکومت ایلخانی، اردوی زرین و مملوکان مصر به نوعی علیه دولت ایلخانی متحد بودند (Spuler, 29). همچنین اولوس جغتای در ماوراءالنهر نیز مسلمان شده بود و آنها حتی پیش از جلوس تکودار، در شرق ایران با یکدیگر درگیر شده بودند (بناکتی، ۴۲۹؛ هروی: ۳۰۴). در اینجا جای چند پرسش مهم هست: ایلخان مغول با ملاحظه تحولات عقیدتی در اردوی زرین و اولوس جغتای و نیز اتحاد اردوی زرین با مملوکان مصر، می‌بایست چه راهکاری برای تطبیق با جامعه مسلمان ایرانی در پیش می‌گرفت؟

ایلخان برای عبور از این وضعیت، بر دست شیخ کمال‌الدین رافعی مسلمان شد. مرور نامه تکودار برای سیف‌الدین قلاون حاکم مصر، می‌تواند مؤید صحت این نظر باشد. وی به توصیه شیخ کمال‌الدین رافعی، به واسطه اتابک بهاء‌الدین و مولانا قطب‌الدین شیرازی (وفات: ۷۱۰ ق) که حضور در حلقه صوفیان نزدیک به مولانا جلال‌الدین بلخی را در سابقه داشت (افلاکی، ۸۱۲/۲)، نامه‌ای برای سیف‌الدین قلاون فرستاد. او در این نامه ضمن تأکید بر همگرایی با جامعه مسلمان ایران و ضرورت توجه به احکامی چون وقف و افزایش آن، اینطور نوشت که در اثر مواعظ و اندرزهای شیخ کمال‌الدین در راه اصلاح نابسامانی‌های سابق گام برداشته است (ابن عبری، ۳۹۸).

بنابراین، در زمان حکومت احمد تکودار شرایط جدید حکومتی، از حیث امور داخلی و مناسبات خارجی، گرایش و توجه ایلخان مغول را به سمت مشایخ معطوف کرد. پیامد این امر، بهبود وقف بر صوفیه و منزلت این طبقه بود. سلطان احمد تکودار، اداره امور اوقاف ایلخانی را به شیخ کمال‌الدین رافعی سپرد و بدین ترتیب، روند جدیدی در وقف آغاز گردید (میرخواند، ۳۳۰/۵). باید توجه داشت که پس از مرگ خواجه نصیرالدین طوسی در سال ۶۷۲ ق تا زمان جلوس تکودار، منافع حاصل از اوقاف بیشتر در دست اطبا و منجمان مسیحی، یهودی و بودایی بود (وصاف، ۱۱۰). شیخ کمال‌الدین بخشی از منافع اوقاف را به «تجهیز قوافل حج و ترتیب مؤونات سبیل‌الله» اختصاص داد. همچنین در باب و وصول اموال حرمین شرفین اهتمام کرد (خواند میر، ۳، ۱۱۹؛ وصاف، ۱۱۰).

مناسبات شیخ کمال‌الدین رافعی و احمد تکودار چنان اوج گرفت که تکودار در نامه خود برای مصریان، شیخ کمال‌الدین را بهترین یاور خود در امور دینی خواند و اینکه هیچ یک از اولیای خدا بیش از او منشأ کرامات نبوده‌اند (ابن عبری، ۴۰۱-۳۹۸). شیخ، چندان انیس و جلیس ایلخان شده بود که تکودار او را «بابا» خطاب می‌کرد (رشیدالدین،

جامع... (۷۸۸)، اما این وضع چندان پایدار نماند، زیرا امرا، اشراف و شاهزادگان مغول از شیوه حکومت احمد تکودار ناراضی بودند و موجبات قتل سلطان را فراهم آوردند.

کاهش وقف بر صوفیه در دوره ارغون و گیخاتو

دوره زمامداری احمد تکودار کمتر از سه سال بود و او با مخالفت شاهزادگان و امرای مغول که به یاسای چنگیزی و آداب و رسوم مغولی پایبند بودند، روبرو گردید. سرانجام در جمادی الاولی سال ۶۸۳ ق شاهزاده ارغون و امرایی چون بوقا و جوشکاب و بازماندگان شاهزاده قونغر تائی، سلطان احمد را به قتل رساندند (مستوفی، تاریخ...، ۵۹۵). با توجه به مآخذ دوره مغول از جمله تاریخ وصاف، عامل اصلی سقوط حکومت سلطان احمد، مخالفت سرسختانه دشمنان او نسبت به تغییر دین و کنار نهادن یاسای چنگیزی بود: شماری از بزرگان امرای مغول، ترک آیین شمن و اعتقادات بودایی را بر نمی‌تابیدند (وصاف، ۱۳۲). ارغون خان پسر اباقاخان بودایی بود و به رعایت سنن مغولی و اجرای یاسای چنگیزی نظر داشت (Spuler, 45). در همان حال بروز برخی تغییرات و نابسامانی‌ها در امور دیوانی امکان عنایت ایلخان به مبانی فرهنگی ایران و جذب مشایخ را در حکومت او کم‌رنگ کرد. به نوشته رشیدالدین، در اوایل ایلخانی ارغون، شمس‌الدین صاحب دیوان همراه دو تن از فرزندانش به یاسا رسیدند (رشیدالدین، ۸۱۱) و در این حادثه، اساس خیرات و مبرات او از میان رفت. او مبالغی، روزانه حدود صد تومان صرف امور خیریه و اوقاف می‌کرد، که بدین ترتیب به تصرف مغولان درآمد (میرخواند، ۳۴۸/۵). شیخ کمال‌الدین رافعی که در زمان ایلخان قبلی در مقام تولیت اوقاف بود، با شمس‌الدین جوینی روابط دوستانه داشت (خواندمیر، ۱۲۰/۳). او پس از جلوس ارغون خان، از بیم جان به دمشق گریخت و در سال ۶۸۳ ق در همان جا درگذشت (ابن فوطی، مجمع...، القسم‌الثالث، ۳۹۵). می‌توان چنین استنباط کرد که ایلخان بودایی، تحکیم پایه‌های حکومت خود را در جلب رضایت امرا و اشراف مغول و پایبندی به یاسا و یوسون چنگیزی می‌دید، نه مبانی اعتقادی و فرهنگی ایرانیان مسلمان.

ارغون خان به همراهی مشایخ و عرفا نیازی نداشت، زیرا حکومت را با سپاهگری و جلب اعتماد امرا و شاهزادگان مغول به دست آورده بود. بنابر جامع‌التواریخ، در دوره وی بتخانه بر پا گردید و برای بتخانه و بخشیان مشغول در آنجا، اموالی در نظر گرفته شد (رشیدالدین، جامع...، ۹۸۳). ارغون خان روابط حسنه‌ای با مسیحیان برقرار کرد، به ویژه

در جهت اتحاد با آنان علیه مملوکان مصر و شام (Howorth, 314-313). نه تنها وقف بر صوفیه در این دوره رشدی نداشت، بلکه دست تصرف مغولان بر دیگر موارد اوقاف نیز دیده می‌شد: و صاف از دست اندازی بر املاک سادات طباطبایی در فارس یاد کرده است؛ چنانکه قسمتی از املاک وقفی سید فخرالدین حسن به صورت اینجو (املاک خاص سلطنتی) درآمد (وصاف، ۲۳۱). همچنین ایلخان برای اداره امور دیوانی، سعدالدوله یهودی را منصوب کرد و سعدالدوله بسیاری از نزدیکان خود را بر مناصب اداری گماشت (همان، ۳۴۳-۳۴۲). به نظر اسپولر، سپردن امور مالی و اداری به یهودیان، ناشی از بی اعتمادی ارغون‌خان به رعایای مسلمان بود (Spuler, 45). این شواهد، حاکی از بی اعتنائی ارغون‌خان به متصوفه و عرفاست. بنابر این، وقف بر صوفیه هم با رکود مواجه شد. به واقع، دیدگاه نظری ایلخان در بی‌نیازی از مشروعیت بخشی مشایخ و عرفا در این مرحله نقش مهمی داشت. گیخاتو جانشین وی هم بر سنتهای مغولی باقی ماند.

روش انتخاب گیخاتو جانشین ارغون به مقام ایلخانی، از سویی حاکی از استمرار آداب و رسوم مغولی بود و از سویی به معنای بی‌اعتنائی حکومت به آداب و فرهنگ ایرانیان از جمله مشایخ. گیخاتو در نتیجه تصمیم قوریلتای شاهزادگان و امرای مغولی، در رجب ۶۹۰ ق به جای ارغون‌خان برگزیده شد. به نوشته رشیدالدین، برخی از نوپانان مانند طوغان، می‌خواستند بایدو نواده هلاکو را بر تخت سلطنت بنشانند، اما برخی دیگر، همچون ایلچیکدای قوشچی و تیمور بوقا و اوروک خاتون به گیخاتو تمایل داشتند (رشیدالدین، جامع...، ۸۳۰). گیخاتو در ابتدای حکومت اموال هنگفتی به خواتین و شاهزادگان و امرا بخشید، به گونه‌ای که خزانه تهی شد (مستوفی، تاریخ...، ۶۸۱). در حکومت کم دوام گیخاتو، سنن مغولی مانعی در برابر تطبیق ارکان حکومت با فرهنگ و تمدن ایران بود و بنابر این، ارتباطی میان ایلخان مغول و عرفای مسلمان شکل نگرفت. هر چند که گیخاتو از تشکیلات اداری ایرانیان سود برد، اما این به معنای قطع ارتباط با سنن مغولی نبود.

گیخاتو امور دیوانی را به عناصر ایرانی واگذار کرد، به این سبب که ایرانیان از دیرباز شناخت و مهارت خوبی در این تشکیلات داشتند. او به صدرالدین خالد زنجانی در امور وزارت اختیار تام داد و به صدر جهان ملقب کرد. برادرش قطب‌الدین احمد را بر مقام قاضی‌القضات گماشت و اداره اوقاف مملکت را به او سپرد (ابن فوطی، مجمع...، ۳/ ۳۷۵). در این دوره از حکومت ایلخانی، گزارشی حاکی از اختصاص وقف بر عرفا و مشایخ در

منابع دوره مغول دیده نمی‌شود. گیخاتو در اوائل حکومت، به سبب رفع بیماری سختی که ایلخان به آن دچار شده بود، هدایا و صدقاتی به مشایخ و فضلا بخشید و به آزادی برخی از زندانیان امر کرد (خواندمیر، ۳، ۱۳۵)، اما این موضوع، به معنای ارتقاء جایگاه صوفیان و مشایخ و توجه به وقف نبود. حتی نرمش در موضوع کشتار قونیه یا حضور او در خانقاه مولوی را، که در ادامه به آن پرداخته می‌شود، نمی‌توان حاکی از نفوذ عرفا و مشایخ تلقی کرد.

به گزارش افلاکی، در جمادی الاخر ۶۹۱ق به سبب آشوب برخی از امرای مغول در آسیای صغیر، گیخاتو تصمیم گرفت قونیه را به قتل و غارت گیرد، اما مولانا را در خواب دید و حیرت زده شد. آنگاه نزد فرزند مولانا، بهاء ولد رفت و اظهار ارادت کرد و کلاه مولوی بر سر نهاد. بهاء‌ولد به شرح جریان محمد خوارزمشاه (حک: ۶۱۷-۵۹۵) با جدش سلطان ولد و نتیجه آن، که هجوم مغول به قلمرو خوارزمشاه بود، پرداخت، سپس برای ایلخان شعری خواند:

بگذار جهان را جهان آن تو نیست وین دم هم زنی به فرمان تو نیست
گیخاتو از این ملاقات به خویش آمد و از کشتار و غارت قونیه منصرف شد (افلاکی، ۲، ۶۱۳). بیان افلاکی از این موضوع اغراق آمیز است و منابع دیگر، در باب حضور شیکتور نویان، نایب گیخاتو در روم و برقراری مناسبات دوستانه با خانقاه مولوی گزارشی به دست نمی‌دهند. در واقع حکومت گیخاتو بر پایه قدرت و خواست امرا و اشراف مغول پایه‌ریزی شده بود و در نهایت به سبب اختلاف داخلی و نارضایتی امرای حکومت، ایلخان به قتل رسید و قدرت به بایدو سپرده شد (شبانکاره‌ای، ۲۶۷؛ مستوفی، تاریخ...، ۶۰۱).

بایدو به خواست امرا و اشراف مغول نظیر توداجو، چیچاک، لکزی و بر طبق سنن و یاسای مغولی از سال ۶۹۴ه در تبریز به تخت نشست (رشیدالدین، جامع...، ۸۳۶). مدت حکومت او، که حدود هفت ماه از جمادی الاول ۶۹۴ق تا ذی‌قعدة همین سال طول کشید، پر تنش بود. در این مدت اندک ایلخان چندان فرصتی برای وقف و مشایخ نداشت؛ هر چند که با کوشش جمال‌الدین دستجردانی، اوقاف را اندکی امان بخشید (خواندمیر، ۱۴۰، ۳). به هر حال، دوره کوتاه او به درگیری امرا و شاهزادگان مغول گذشت. سرانجام در منازعات قدرت، غازان خان بن ارغون خان با کوشش امرایی چون امیر نوروز، قتلغشاه و طغاجار بر بایدو غلبه کرد (وصاف، ۳۲۳). حکومت غازان خان فصل جدید و متمایزی در مبحث وقف بر صوفیه و ارتباط با عرفا و مشایخ گشود.

گروش غازان خان به اسلام

اسلام آوردن غازان خان بر دست یک صوفی، شیخ صدرالدین ابراهیم حموی (وفات: ۷۲۳ق)، به معنای کمرنگ شدن افکار شمنی و یاسای چنگیزی بود و ارتقاء جایگاه عرفا و مشایخ را در پی آورد. این حادثه مهم هنگام درگیری وی با ایلخان بایدو روی داد. در زمان نبرد، شعبان ۶۹۴ق شیخ صدرالدین ملازم شاهزاده بود و به نوشته رشیدالدین، شاهزاده از ویژگی‌های اسلام می‌پرسید و شیخ، دین اسلام «را در ضمیرش قوت می‌داد و آمداد هدایت بر وی استیلا می‌یافت» (رشیدالدین، تاریخ مبارک...، ۷۹). قطب‌الاولیا شیخ صدرالدین پیرامون بیهودگی بت‌پرستی به شاهزاده گفت: «عبادت اصنام محض بی‌کفایت است و از عقل به غایت دور و از صاحب رأی و بی‌کفایت سر پیش جماد بر زمین نهادن محض جهالت و حماقت باشد» (همان جا). سرانجام غازان خان همراه امرا بر دست شیخ به اسلام در آمد (بناکتی، ۴۵۵). شیخ صدرالدین فرزند شیخ سعدالدین (وفات: قرن هفتم ق) بود و سعدالدین از اصحاب شیخ نجم‌الدین کبری (جامی، ۴۲۹). به گزارش رشیدالدین، امیر نوروز یکی از مشوقان اصلی غازان خان در پذیرش اسلام بود (رشیدالدین، تاریخ مبارک...، ۷۸). مسلمانی غازان خان بر دست یک صوفی، روح دیگری در کالبد حاکمیت ایلخانی دمید.

کوشش امیر نوروز برای مسلمانی غازان خان در درون خود حاکی از حقیقتی بود: مخالفت و سرکشی امرا و شاهزادگان علیه ایلخانان قبلی برخی افراد چون امیر نوروز را به این فکر رهنمون ساخت که برای جلوگیری از آشفتگی امور، نوپانان و شاهزادگان قالب حکومت ایلخانی را با اسلام آوردن ایلخان تغییر دهند یا به عبارت دیگر، از راه تطبیق با شرایط فرهنگی ایران راه ترمز امرا و اشراف مغول بسته شود. در نتیجه به سبب نبود دستگاه خلافت و نظام فقهی پیشین، این امر بر دست مشایخ صورت گرفت. شیخ صدرالدین پس از تلقین شهادتین و کلمه توحید، خرقه پدر خود شیخ سعدالدین را بر تن غازان خان پوشانید (بناکتی، ۴۵۴). باید به یاد داشت که میان افکار بودایی و تصوف شباهت‌هایی می‌توان سراغ گرفت. شاید بتوان گفت که این امر در گرایش غازان خان به سمت عرفا و مشایخ بی‌تأثیر نبوده است (نک: مقدمه نفحات الانس، ۱۱۰. نجم‌الدین رازی، ۱۹۰-۹۸-۵. شبستری، ۷۹).

پس از اسلام آوردن ایلخان، تخریب بتخانه‌ها و شکستن بت‌ها در سرتاسر قلمرو ایلخانی آغاز شد (رشیدالدین، تاریخ مبارک...، ۹۲)؛ حال آنکه وی پیش از سلطنت، در

ساخت معابد بودایی در نواحی مختلف همچون خوشان حضور مستقیم داشت (Howorth, 397). بی‌گمان نقش مشایخ از جمله شیخ صدرالدین در تحول اعتقادی ایلخان بسیار مؤثر بوده است. بنابراین، تعامل غازان خان با مشایخ و وقف بر ایشان در این دوره، بدیهی به نظر می‌رسد.

اسلام‌پذیری غازان خان نویدبخش رونق تصوف و ارتقاء مرتبت اجتماعی مشایخ بود. در پی افزایش موقوفات اهل تصوف، ارتقاء جایگاه و منزلت معنوی عرفا و خانقاه‌ها سیر صعودی یافت. غازان خان برای اداره اوقاف به نیابت از خود خواجه رشیدالدین را برگزید (وصاف، ۳۴۷). رشیدالدین در یکی از مکتوبات خود از خانقاه شیخ مجدالدین بغدادی در بلده بغداد یاد می‌کند که به دستور غازان خان تولیت آن را بر عهده گرفت. سپس از سوی خود اداره آن را به شیخ سپرد تا علوم و معارف به ویژه آثار ابوحنیفه عمر سهروردی (وفات: ۳۲۲ق) را در آن خانقاه تعلیم دهد. همچنین هزینه‌های امرار معاش شیخ و متعلمان هم از موقوفات تامین می‌گردید (رشیدالدین، مکتوبات... ۳۷). رشیدالدین طبق سفارش غازان خان در ولایت همدان و حدود سفیدکوه و دیه بوزینجرد خانقاه بزرگی ساخت و املاک بسیاری وقف آن کرد (رشیدالدین، تاریخ مبارک...، ۱۴۱). غازان خان در شب مبارک غازانی تبریز خانقاهی برای اهل تصوف برآورد و موقوفاتی برای آن در نظر گرفت و اداره آن را به رشیدالدین فضل‌الله سپرد (وصاف، ۳۸۵). خواندمیر شرحی از شمار قابل توجه خانقاه‌ها و خیرات غازان برای مشایخ و اهل تصوف به دست داده است. این خانقاه‌ها و موقوفات به دارالسلطنه تبریز منحصر نبود، بلکه در قری و قصبات عراق، فارس، کرمان و آذربایجان هم نمونه‌های قابل توجهی یافت می‌شد (خواندمیر، ۳، ۱۸۹). بنابراین، وقف بر خانقاه‌ها و مشایخ در زمان «پادشاه اسلام» بهبود اساسی یافت. همچنین از نظر معنوی و نفوذ شخصی، مشایخ جایگاهی رفیع یافتند.

همگرایی اخلاقی و اجتماعی غازان با مشایخ و صوفیه، حاکی از این نکته مهم است که مغولان در پی تطبیق خود با شرایط فرهنگی و تمدنی ایران بودند و در این میان، مشایخ نقش مهمی داشتند. غازان خان در پی کاهش قدرت و خودسری امرار و شاهزادگان بود؛ چندان که ظرف یک ماه پنج تن از شاهزادگان و سی و هشت نفر از امرای مغول را اعدام کرد (وصاف، ۳۲۹). علاوه بر شیخ صدرالدین، مولانا هبه‌الله از مشایخ عهد غازان خان از اهالی ترکستان، زمانی که غازان خان در خراسان به سر می‌برد، با او همراه شد و در تبریز نیز، در ملازمت ایلخان بود. غازان خان او را محرم خزانه اسرار

خود می‌دانست و شیخ را از خواص اصحاب اختصاص می‌خواند (رشیدالدین، جامع...، ۹۹۰). در کتاب صفوه‌الصفاء به مواردی از ارادت غازان خان به شیخ زاهد گیلانی (وفات: قرن ۷ق) و شاگرد او شیخ صفی‌الدین اردبیلی (وفات ۷۳۵ق) اشاره شده است. او به درخواست شیخ زاهد از تنبیه ملک اصفهید گیلانی که با شیخ رابطه خوبی نداشت، در گذشت و ملک را آزاد کرد (ابن بزاز توکلی، ۲۱۱). ایلخان از اینکه مرید شیخ زاهد است به خویش می‌بالید و نزد امرای مغول که خود مرید دیگر مشایخ بودند، به صراحت در این باب سخن می‌گفت (همان، ۱۵۰).

نفوذ معنوی مشایخ در این دوره در جریان شورش شاهزاده الافرنگ پسر گیخاتو سخت قابل توجه بود: به نوشته رشیدالدین، شاهزاده به تحریک و تشویق شیخ یعقوب باغبانی در شهر تبریز مدعی تاج و تخت شد، زیرا شیخ بر اساس کرامات خود، در وی شایستگی سلطنت تشخیص داده بود. غازان خان دستور داد شیخ یعقوب و برخی از مریدان او را به یاسا رساندند و شاهزاده گفت: هنگام سماع صوفیانه به شیوه کرامات به او وعده پادشاهی می‌داد و «من از خوف نمی‌یارستم نمود و پنهان می‌داشتم» (رشیدالدین، تاریخ مبارک...، ۱۵۴).

به هر حال، سلطنت غازان خان نسبت به ایلخانان قبلی صورتی تازه داشت؛ هر چند که اسلام آوردن غازان خان به معنای آگاهی کامل از تعالیم این دین نبود (مورگان، ۲۰۴). هم در این زمینه و هم پیرامون افزایش وقف بر صوفیه، وزیر دانشمند غازان خان، خواجه رشیدالدین فضل‌الله نقش و تأثیر تمام داشت.

موقوفات رشیدالدین فضل‌الله بر اهل تصوف

رشیدالدین فضل‌الله در مدت عهده‌داری وزارت سه تن از ایلخانان، به ویژه دوره غازان خان، اهتمامی خاص در امور عمرانی و فرهنگی قلمرو ایلخانی مبذول داشت و بخش عمده‌ای از اصلاحات دوره غازان خان به همت او برنامه‌ریزی و اجرا گردید. رشیدالدین سوء تدبیر حکام و بی توجهی به مردم ولایات را سبب خرابی قلمرو ایلخانی می‌دانست (رشیدالدین، تاریخ مبارک...، ۲۴۵). همه کوشش رشیدالدین برای تغییر نگرش مغولان در اداره کشور و جبران خسارات ناشی از حمله مغولان بود (Howorth, 495). اینکه اصلاحات او تا چه اندازه قرین موفقیت شد، موضوعی جداگانه است؛ هر چند که به نوشته پطروشفسکی، او در اصلاحات چندان کامیابی نیافت و در

برخی از زمینه‌ها، مثل اخذ مالیات، روش‌های قبلی پا برجا ماند (پطروشفسکی، ۱۱۶/۱). به هر روی، توجه خاص رشیدالدین و همراهی‌اش با غازان‌خان برای اجرای اصلاحات می‌توانست التیامی باشد برای زخم‌های ناشی از حمله مغول (مورگان، ۲۰۲).

رشیدالدین برای بهبود اوضاع فرهنگی و اجتماعی مملکت، به سنت وقف از جمله وقف بر اهل تصوف توجه ویژه داشت. وی در کتاب وقفنامه خود صفحات نخستین را به ذکر فواید وقف اختصاص داده و نوشته است: «خیرات جاریه هر شخص آن است بعد از مردن او ثواب آن اضافه معاملات صالحه گردد و تا وقتی آن خیرات جاریه به کلی مندرس گردد علی سبیل‌الدوام والاستمرار آن ثواب واصل شود» (رشیدالدین، وقفنامه...، ۵). به نظر او هر کس در این خصوص «طعنی زند یا منکر باشد آن از نادانی و غفلت» است (همان، ۱۳). سپس در تأیید و تکمیل فواید وقف و نیت خود احادیثی از پیامبر اسلام ذکر کرده است (همان، ۱۶). هم در باب وقف ایلخانان مسلمان و هم وقف اشخاصی چون خواجه رشیدالدین، برخی بر این باورند که وقف راهی برای رفع احتمال تصرف و مصادره زمین و اموال بود (مورگان، ۲۰۴)، با این همه باید به خاطر داشت که رشیدالدین وقف بر صوفیه را در چارچوب فکری خود برای بهبودی شرایط حکومتی تلقی می‌کرد، که در ادامه به تبیین آن می‌پردازیم.

عنایت رشیدالدین به موقوفات مشایخ و اهل تصوف در جهت همگرایی حکومت ایلخانی با فرهنگ و جامعه ایرانی بود و برای تأیید مشروعیت حکومت ایلخانان مسلمان. رشیدالدین با توجه به ریشه‌های فرهنگی ایران در پی انطباق بود و این موضوع پدیده جدیدی در تاریخ ایران نبود: در زمان سلاجقه بزرگ (حک: ۵۱۱-۴۱۱ق) اشخاصی چون عمیدالملک کندری (وفات: ۴۸۵ق) و امام محمد غزالی (وفات: ۵۵۰ق) نیز در پی همین هدف بودند. خواجه نظام‌الملک دین و دولت را امری توأمان می‌دانست (نظام‌الملک طوسی، ۸۰) و بنابر هدف گسست سلاجقه از سنت‌های چادرنشینی و هماهنگی با فرهنگ ایران در دوره سلطان سنجر (وفات: ۵۵۱ق)، امام محمد غزالی، حاکمیت پادشاه را امری منبعت از فره ایزدی می‌دانست (غزالی، ۸۲). در دوره ایلخانان، در نبود دستگاه خلافت عباسی منبع مشروعیت برای ایلخانان مسلمان، می‌توانست صوفیانی چون شیخ صدرالدین ابراهیم، شیخ زاهد گیلانی باشند. رشیدالدین همچون نظام‌الملک و غزالی در پی تلفیق دین و دولت بود. وی این دو را امری توأمان می‌دانست (رشیدالدین، وقفنامه...، ۱۳۵۶). نجم‌الدین رازی در باب رسوم جهان‌داری و حکومت و آداب سلطنت به

لزوم توجه دین در امر مملکتداری اشاره کرده و نوشته است: آن پادشاهی سعادت بزرگ دارد که دین و دولت را با هم داشته باشد به گونه‌ای که خداوند این مرتبت را به داود نبی ارزانی داشت (نجم‌الدین رازی، ۱۳۴).

رشیدالدین از املاک و ثروت خود بخشی را در نقاط مختلف به مشایخ و خانقاه‌ها اختصاص داد: وی در یزد مدرسه و خانقاهی به نام مولانا شرف‌الدین برآورد و اراضی و مزارع و آسیاب‌هایی بر آن مدرسه و خانقاه وقف کرد (جعفری، ۱۱۵؛ بافقی، ۳، ۱۴۸). او در وقفنامه ربع رشیدی فهرستی از املاک و زمین‌ها و باغ‌هایی که در نقاط گوناگون از جمله برای مشایخ و خانقاه‌ها وقف کرده بود، به دست داده است. هر یک آن موقوفات، مشتمل بر سجلات شهادت تأیید شده قضا است تا هیچ گونه شبهه‌ای باقی نماند (رشیدالدین، وقفنامه...، ۲۹ به بعد). او در متن وقفنامه، پیرامون امور خانقاه‌ها و شرایط وقف بر آن نیز مطالبی بیان داشته است (همان، ۳۹) در تشریح ابواب البر ربع رشیدی، او موقوفات خود را برای سیر و سلوک متصوفه و خانقاه‌ها بر می‌شمارد (همان، ۴۳-۴۲) و حتی از شرح جزئیات هم غفلت نمی‌کند. فصل ششم وقفنامه به رقبات بقاع ابواب البر رشیدی به امور خانقاه‌ها و مصالح آن اختصاص دارد. برای شیخی که در خانقاه ربع به ارشاد و وظیفه شیخوخیت می‌پردازد: هر سال یک نیمه حاصل اوقاف نقد ربع و ماهیانه صد و پنجاه دینار و هر روز به میاومه نان و گندم و ده من... سپس برای صوفی و خادم خانقاه و اسباب وسایل دارالضیافه خانقاه و خوراک اهل خانقاه یعنی فراش، سقا، بواب، مشعله‌دار و سراجی و دارالشفای مبالغی تعیین کرده است. حقوق سقا هر سال از نقد رایج تبریز، ماهیانه پنجاه دینار، بواب سی دینار، مشعله‌دار سراجی هم سی دینار در نظر گرفته است (همان، ۱۳۹-۱۳۸). سپس در ادامه می‌افزاید: برای هر ماه دو نوبت سماع یعنی در سال بیست و چهار سماع باشد و برای هر نوبت بیست دینار اختصاص می‌دهد. یعنی سالی چهارصد و هشتاد دینار (همان، ۲۳۱). رشیدالدین برای شمع در شب‌های سماع نیز به نکات ظریف توجه دارد: برای هر شمع پانزده زر و اگر از بابت وجه شمع «زیادت شد» متولی خانقاه آن را به خرجی دیگر رساند (همان، ۱۶۶).

رشیدالدین برای وقف بر اهل تصوف و تکریم مقام مشایخ در نقاط مختلف قلمرو ایلخانی اقداماتی انجام داد. او در مکتوبی برای فرزند خود امیرعلی، حاکم بغداد، نوشت: به احوال شیخ مجدالدین بغدادی رسیدگی کند، زیرا اعتقاد به شیخ «از مطامع عیون و مطارح ظنون بیرون است» (رشیدالدین، مکاتبات... ۳۶). همچنین در مکتوبی فرزند

دیگر خود، امیر احمد حاکم اردبیل را توصیه کرد تا در تکریم شیخ صفی‌الدین اردبیلی و جلب خشنودی وی کوتاهی نکند، زیرا که شیخ «سیار بحار شریعت و مساح معمار طریقت» است (همان، ۳۰۹). نیز در نامه ای دیگر، درباره هزینه‌های خانقاه و مدرسه ارزنجان مطالبی بیان می‌دارد و مأموریت رسیدگی به آن خانقاه را به خواجه سراج‌الدین دزفولی می‌سپارد (همان، ۱۸۳).

مجموعه رفتار رشیدالدین پیرامون موقوفات مشایخ حاکی از شرایط نوینی بود که در ماهیت نظری حکومت ایلخانی ایجاد شده بود. نقش خواجه رشیدالدین در شکل‌گیری این ماهیت بسیار محسوس است. او بر لزوم کاهش قدرت امرای مغولی تأکید داشت (رشیدالدین، تاریخ مبارک...، ۲۶۸) و مهم‌تر اینکه در غازان‌خان‌نشانی از «فره‌ایزدی» می‌دید (همان، ۱۱). او با تأکید بر مقام و منزلت عرفا به توأم بودن دین و دولت از دوره مغول امکان تطبیق حکومت ایلخانی را با آیین حکمرانی ایرانی فراهم می‌آورد. در این میان، متصوفه هم برای بسط طریقت و تعالیم خود از وقف و مزایای اقتصادی استقبال می‌کردند. به نوشته نجم‌الدین رازی در بیان احوال پادشاهان و سیرت آنها، یکی از وظایف پادشاه حفظ خیرات و اوقاف عرفا و زهاد عباد است: «و اگر بر حضرت پادشاه غیر از این رود جمله آن باشد که بدنامی دین و دنیای پادشاه آورد» (نجم‌الدین رازی، ۲۵۰). این روند پس از دوره غازان در عهد دو ایلخان بعدی هم تداوم یافت. به عبارتی طی قرن ۸ق، وقف و مناسبات عرفا و مشایخ با دربار ایلخان مغول افزایش می‌یابد.

نظر مساعد اولجایتو و ابوسعید نسبت به موقوفات بر اهل تصوف

اولجایتو هشتمین ایلخان مغول، پیش از رسیدن به سلطنت مسلمان شده بود و محمد خدابنده (خوربنده، خوربندا) لقب بافت (کاشانی، ۴). در باب لقب خدابنده، به نوشته بناکتی، چون اولجایتو به دنیا آمد بر حسب عادت مغولان او را اولجایتو به معنی مرحمت و فرخنده نامیدند. طبق همان رسوم، نام پسرانی را که عزیز بودند، برای مصونیت از چشم زخم تغییر می‌دادند و او در نتیجه به خربنده ملقب شد (بناکتی، ۴۷۳). به نوشته دولت‌شاه سمرقندی به این سبب او را خربنده می‌گفتند که بسیار نیکو روی بود والدین نام زشت بر او نهادند تا از چشم زخم مصون بماند (دولت‌شاه سمرقندی، ۲۱۷). به نظر عباس اقبال، چون وی مدتی مذهب تشیع برگزید، دشمنان شیعه به نشانه تحقیر او را خربنده خواندند (اقبال آشتیانی، ۳۰۸).

به نوشته رشیدالدین که وزارت ایلخان را بر عهده داشت، اولجایتو به وقف عقیده داشت و حتی خود را در ثواب اوقاف رشیدالدین شریک می‌دانست: «آن نیز هم عاید ما می‌باشد چه تو غرس دولت و صنع نعمت خاندان مائی» (رشیدالدین، وقفنامه...، ۲۴۲). از ابتدای سلطنت اولجایتو در ۷۰۳ق موقوفات دوران غازان‌خان به همان شکل سابق ادامه یافت، زیرا غازان‌خان پیش از مرگ اعلام کرد موقوفات و نحوه اداره آن باید بدون کم و کاست ادامه یابد: «در کار افاضت خیرات و اشاعت مبرات تقصیر و تهاون نمایند» (کاشانی، ۱۴). اولجایتو وقف بر صوفیه را نیز از نظر دور نمی‌داشت. وی در ابتدای سلطنت شهر سلطانیه را به عنوان مرکز حکومت انتخاب کرد و ابواب البری برای آن قرار داد از جمله خانقاهی آنجا برآورد و موقوفاتی برای آن در نظر گرفت (حافظ ابرو، ۶۸؛ کاشانی، ۴۶). همچنین برای آرامگاه شیخ براق در سلطانیه موقوفاتی در نظر گرفته شد و به دستور ایلخان هر روز مبلغ پنجاه دینار برای مریدان شیخ به عنوان وظیفه و راتبه معین شد. شیخ براق در جریان حمله سپاه اولجایتو به گیلان در سال ۷۰۶ق همراه سپاه بود. او از سوی قتلغشاه و سکورجی با گیلانیان مذاکره کرد تا برای جلوگیری از خونریزی آنها را راضی کند تا تسلیم شوند. گیلانیان قانع نشدند و او را شیخ تاتاری خطاب کردند و به قتل رساندند. سپس جنازه شیخ را در سلطانیه به خاک سپردند (کاشانی، ۷۰). البته برخی مشایخ هم وقف و خیرات را نمی‌پذیرفتند؛ همچون شیخ عزالدین علی جمالی کاشی (وفات: ۷۱۳ق) که در زمرة شیوخ معتبر و ابتدا مناصب دیوانی داشت، سپس به زهد و تصوف روی آورد. او از پذیرفتن خیرات و وقف از سوی اولجایتو خوددای می‌کرد (همان، ۱۵۲). برای ایلخانان تازه مسلمان شده از جمله اولجایتو، نست و برخاست با صوفیان آسوده‌تر بود، زیرا از تعصب و سخت‌گیری در مباحث و مسائل دینی برکنار بودند.

در اوایل سلطنت او مباحث و جدلهای مذهبی بین حنفی‌ها و شافعی‌ها در گرفت، از جمله میان پسر صدر بخارای حنفی مذهب و نظام‌الدین مراغی (همان، ۹۶). به نوشته کاشانی، ایلخان وقتی مسلمان شد مذهب حنفی برگزید و چون پیش از سلطنت در خراسان به سر می‌برد، ملازمانی از این مذهب در اطراف خود داشت (همان، ۹۶)، اما وقتی به سلطنت رسید، در اثر صحبت و مجالست با خواجه رشیدالدین شافعی مذهب و مولانا نظام‌الدین عبدالملک مراغی (وفات: ۷۱۶ق) به مذهب شافعی گرایش یافت (وصاف، ۵۲۰).

پس از آن، بار دیگر ایلخان به سبب حضور عناصر حنفی در دربار، به مذهب حنفی متمایل گردید. رواج و رونق مباحث و مناظره‌های کلامی در حضور ایلخان، خشم امرایی چون قتلغشاه را برانگیخت؛ چندان که ایلخان را تشویق کردند تا بار دیگر به آیین شمن

و افکار بخشیان بودایی بازگردد (کاشانی، ۹۸). در زمستان ۷۰۹ق چون اولجایتو عزم بغداد کرد، علامه جمال‌الدین حلی (وفات: ۷۲۶ق) به حضور او رسید و در نتیجه گفتارهای علامه حلی و کوشش سید تاج‌الدین آوجی و امیر طرمطاز، ایلخان به تشیع گرایش یافت، اما گفته‌اند که پس از مدت کوتاهی به مذهب تسنن بازگشت (حافظ ابرو، ۱۰۲). به نوشته ابن خلدون، ایلخان، به سبب مصاحبت با شیعیان، نام شیخین را از خطبه و سکه انداخت (ابن خلدون، ۴، ۷۸۹). مستوفی شرح می‌دهد که سید تاج‌الدین آوجی، از پیشوایان شیعه، نقش مهمی در این باره داشت (مستوفی، تاریخ...، ۶۰۸). به نوشته شبانکاره ای، ایلخان به تشویق سید تاج‌الدین ابهری مذهب تشیع را برگزید. اما چون اهالی بلاد از آن تمرد کردند آشوب برپا شد و ایلخان پس از مشورت با رشیدالدین، برای جلوگیری از نا آرامی به عقیده تسنن بازگشت، سپس سید تاج‌الدین را به قتل رساند (شبانکاره ای، ۲۷۲). گفته‌اند که امیر طرمطاز به ایلخان گفت: در صورتی که مذهب تشیع اختیار کند، طبق احکام امامت، سلطنت در خاندان چنگیزی تداوم می‌یابد، اما در مذهب تسنن هر سردار مغول که رعیت چنگیزیان باشد، می‌تواند ادعای فرمانروایی کند (اقبال آشتیانی، ۳۱۵). مغولان با چنین مناقشات و جدلهای فقهی بیگانه بودند و در این میان، عقاید و افکار عرفا و صوفیان را آسوده تر می‌پذیرفتند. شیخ محمود شبستری، از جمله عرفای دوره اولجایتو و ابوسعید، شناخت خدا و رسیدن به حقیقت را مانند دیگر عرفا در جدالهای فقهی نمی‌بیند:

أنا الحق كشف اسرارست مطلق
جز از حق کیست تا گوید أنا الحق
همه ذرات عالم چو منصور
تو خواهی مست گیر خواه مخمور
هر آن کس را اندر دل شکی نیست
یقین دان که هستی جز یکی نیست
وجود خلق و کثرت در نمود است
نه هر چه آن می‌نماید عین بود است
من و ما و تو و او هست یک چیز
که در وحدت نباشد هیچ تمیز
(شبستری، ۸۵)

یا در جای دیگر پیرامون اختلاف مذاهب و بحث کفر و ایمان می‌گوید:

یکی بین و یکی گوی و یکی دان
بدین ختم آمد اصل و فرع و ایمان
نه من می‌گویم این بشنو ز قرآن
تفاوت نیست اندر خلق رحمان
(همان، ۱۰۳)

رهایی از قید و بند احکام مذاهب مختلف و خاطر آسوده از اختلاف طاقت فرسای مدعیان مذهبی، مغولان را به سمت عرفا و مشایخ سوق می‌داد. اولجایتو این وفاق و حسن توجه را با اهداء خیرات و اوقاف به آنان نشان داد. او برای برقراری مودت و به احترام بایزید بسطامی (وفات: ۲۳۱ق) نام سه تن از فرزندان خود را بسطام، بایزید و طیفور نهاد (کاشانی، ۴۹). فرزند بزرگ او یعنی ابوسعید همین ارتباط را با عرفا و مشایخ حفظ کرد و توجه لازم به آنان را در دستور کار خود قرار داد.

رابطه دو جانبه ابوسعید ایلخانی و عرفا و مشایخ مانند دوره اولجایتو ادامه یافت. به دستور ایلخان احکام و فرامین دوره اولجایتو، که بخشی از آن درباره وقف بر صوفیه بود، تأیید شد (سمرقندی، ۲۷). هر چند که در پادشاهی ابوسعید، به سبب قتل خواجه رشیدالدین، ربع رشیدی و املاک و اموال آن دستخوش غارت واقع گردید (میرخواند، ۴۸۴/۵). در همین دوره ابوسعید، فرزند خواجه یعنی غیاث‌الدین به وزارت رسید و به خانقاه مشایخی چون شیخ صفی توجه خاص داشت (ابن بزاز، ۴۰۷). ابوسعید شرایط اوقاف بر خانقاه‌ها را رعایت کرد (سمرقندی، ۱۰۷). ایلخان به منزلت و کرامات منسوب به شیخ صفی الدین اردبیلی معتقد بود و در کتاب صفوه الصفا موارد خاصی حاکی از احترام و اعتقاد اوست؛ چندان که عظمت پادشاهی خود را در گرو کرامات شیخ می‌دانست (ابن بزاز، ۳۴۸). در دوره ابوسعید هم املاک و اوقاف خانقاه اردبیل که از زمان غازان خان رو به افزایش نهاده بود بر شیخ برقرار ماند و از محل درآمد آن املاک، هزینه مریدان شیخ که هر شب حدود پنج هزار نفر بودند تأمین می‌شد (حسینی قمی، ۱۸/۱). به نوشته ابن بزاز، شیخ صفی در ملاقات با سلطان ابوسعید بار دیگر کلمه شهادت به او تلقین کرد (ص ۳۹۸). شیخ در مجالسی که با سلطان داشت، او را به رعایت عدل و احسان توصیه می‌کرد و سلطان برای غلبه بر دشمنان از جمله اولوس جغتای از کرامات شیخ استمداد می‌طلبید (همان، ۷۴۳). همچنین، ابوسعید نسبت به کرامات مریدان شیخ، مانند اسماعیل اوجانی هم حیرت زده شده بود و چند قطعه از زمین‌های قصبه اوجان را به او بخشید (همان، ۶۰۳). دیگر مشایخ هم در دوره ابوسعید منزلت والایی داشتند.

از جمله شیخ علاءالدوله سمنانی که نزد سلطان ابوسعید سخت محترم بود و در جریان درگیری ایلخان با امیرچوپان، از سوی امیرچوپان واسطه صلح شد. ایلخان با وجود احترام و تکریم شیخ، از خودسری امیرچوپان نگذشت. شیخ هم تصمیم نهایی را به ایلخان سپرد (سمرقندی، ۷۳). علاءالدوله سمنانی صاحب ثروت هنگفتی داشت و

بخشی از ثروت خود را وقف مریدان و اهل تصوف کرده بود (جامی، ۴۴۲). یکی از مشایخ با نفوذ دوره ابوسعید ایلخانی، شیخ شرف‌الدین طویل قزوینی (وفات: ۷۲۲ ق)، بارها از سلطان خواسته بود تا در گرفتن مالیات و تکالیف دیوانی نسبت به اهالی قزوین سختگیری نشود. سلطان هم «آن سخنان به سمع رضا می‌شنید» (خواندمیر، ۲۲۰/۳). روابط سلطان و شیخ اوحدی اصفهانی معروف به مراغی هم بسیار نزدیک و توأم با احترام متقابل بود. او سرایندهٔ مثنوی جام جم است و در سال ۷۳۸ ق در مراغه درگذشت (همان، ۲۲۱). اوحدی در جام جم شعری در ستایش ایلخان سروده است:

در جهان تا که سایه شاه است	جور مانند سایه در چاه است
دو جهان را صلائی عید زدند	سکه بر نام بوسعید زدند
شاه کشور تراز والا طرز	شاه دانا نواز دانش ورز
شاه توفیق جوی صافی تن	شاه تحقیق گوی صوفی من
مرشد دین طریقت او بس	کاشف حق حقیقت او بس

(اوحدی اصفهانی، ۴۹۳-۴۹۲)

با توجه به این مصادیق، ارتباط دوسویه میان دربار ایلخانی و عرفا تأییدی است بر این دیدگاه که هماهنگی میان فرهنگ و مبانی اعتقادی ایرانیان مسلمان و دربار ایلخانی با نقش آفرینی مشایخ صوفیه به سطح چشمگیری رسید. این رابطه برای هر دو سو سودمند بود و عرفا و صوفیه توانستند قدرت معنوی و اقتصادی قابل توجهی به دست آورند. این اعتبار و منزلت یک بعد منفی هم داشت، که فقط به دوره مغول مربوط نمی‌شد: قبل از حمله مغول هم، ریا و تلبیس در بین برخی از افراد فرصت طلب برای سوءاستفاده از جریان عرفان و تصوف وجود داشت. اهداء نذور و بنای رباط برای آنها موجب می‌شد که مجالس وعظ آنها قبول و رونق بیشتری بگیرد و از سویی فقها و متشرعه را هم بر سر خشم می‌آورد (زرین کوب، ۱۶۳). یکی از پیامدهای مخرب حمله مغول در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی گرایش مردم به خانقاه‌ها بود تا بلکه از این طریق از آن پیامدها مصون بمانند. مردم در وجود برخی از شیوخ انتظار چیزی شبیه معجزه داشتند. این فرایند عقاید صوفیانه را به اوهام و خرافات و انحرافات نزدیک گردانید (بیانی، ۶۷۴، ۲).

نتیجه

شمشیر سپاه مغول نمی‌توانست برای همیشه ادامهٔ حکومت ایلخانان را تضمین کند. این

قدرت گرچه برای دو ایلخان نخستین به لحاظ نظامی کارساز بود، اما در ادامه حکومت ایلخانان بعدی به صورت عامل تهدید برای حاکمیت آنها درآمد. اسلام پذیری ایلخانان، آنان را با جامعه مسلمان ایرانی بیشتر منطبق می‌کرد و به مشروعیت آنها یاری می‌رساند. در نبود دستگاه خلافت، خانقاه روند انطباق و مشروعیت بخشی به ایلخانان را تسهیل می‌کرد. بنابراین، جایگاه و منزلت صوفیه افزایش یافت و در همان حال اوقاف بر مشایخ، مانند زمین‌ها و باغ‌ها و آسیاب‌ها هم رو به گسترش نهاد. ایلخانان مسلمان نیز به قدرت معنوی صوفیه گرایش و وابستگی پیدا کردند. این پدیده دوره مغول، یعنی عرفان ایرانی - اسلامی برای همیشه قدرت حذف شده خلافت عباسی را به دست فراموشی سپرد. بنابراین، حتی پس از سقوط حکومت ایلخانی در ۷۳۶ق عرفا و مشایخ به سبب توان اقتصادی و هم نفوذ معنوی و اجتماعی در دوره تیموریان و پس از آن، پویایی خود را حفظ کردند تا آنکه سرانجام در ابتدای قرن دهم بازماندگان یکی از شیوخ دوره ایلخانی، شیخ صفی‌الدین اردبیلی، توانستند دولتی بزرگ و گسترده تشکیل دهند.

منابع

- ابن بزاز، درویش توکلی بن اسماعیل، صفوه‌الصفاء، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تبریز، تابش، ۱۳۷۳.
- ابن بی‌بی، حسین بن محمد، اخبار سلاجقه روم، به اهتمام محمدجواد مشکور، تهران، کتابفروشی تهران ۱۳۵۰.
- ابن خلدون، ولی‌الدین عبدالرحمان بن محمد، العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۴، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، تاریخ فخری در آداب مملکت‌داری و دولت‌های اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- ابن عبری، ابوالفرج غریغوریوس، مختصرالدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ابن فوطی، مجمع الاداب فی معجم الالقب. تحقیق محمد کاظم، القسم الثالث و القسم الرابع، تهران، موسسه الطباعة و النشر وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۶ق
- افلاکی، شمس‌الدین احمد العارفی. مناقب العارفین. به کوشش تحسین یازیچی، ج ۲، بی‌جا: انجمن ترک ۱۹۶۱.
- اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری. چاپ دوم، تهران: نشر نامک ۱۳۸۰.
- اوحدی اصفهانی، کلیات اوحدی اصفهانی (مراغی). به کوشش سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر ۱۳۴۰.
- آقسرائی، محمودبن محمد کریم. مسامره الاخبار و مسایره الاخیار. به اهتمام و کوشش عثمان توران، چاپ دوم تهران: اساطیر. ۱۳۶۲.

- بناکتی داود بن ابوالفضل محمد، *روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب (تاریخ بناکتی)*، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- بیانی شیرین دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۷۱.
- پطروشفسکی، ایلیا پولیچ. *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول*. ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، چاپ دوم، تهران: نیل ۲۵۳۵.
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن تاریخ یزد. به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۳.
- جوزجانی، منہاج سراج طبقات ناصری. به کوشش عبدالحی حبیبی، ج ۲، کابل: انجمن تاریخ افغانستان ۱۳۴۳.
- حافظ ابرو، نورالله عبدالله بن لطف‌الله، *ذیل جامع التواریخ رشیدی*. به اهتمام خان‌بابا بیانی، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار ملی ۱۳۵۰.
- حسینی قمی، احمد بن شرف‌الدین. *خلاصه التواریخ*. به کوشش احسان اشراقی، ج ۱، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران ۱۳۸۳.
- الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه*، منسوب به ابن قوطی، به اهتمام محمد رضا الشیبی و مصطفی جواد، بغداد، مطبعة الفرات، ۱۳۵۱ ق.
- خواندمیر، غیاث‌الدین همادالدین حسینی. *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار البشر*. زیر نظر محمد دبیر سیاقی، ج ۳، تهران: کتابفروشی خیام ۱۳۶۲.
- دولت‌شاه، سمرقندی. *تذکره الشعرا*. به اهتمام و کوشش ادوارد براون، تهران: اساطیر ۱۳۸۲.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*. به کوشش بهمن کریمی، چاپ چهارم، تهران: اقبال ۱۳۷۴.
- همو، *مکاتبات رشیدی*. گردآوری محمد ابرقوهی، به اهتمام محمد شفیع، لاهور: پنجاب ۱۹۴۵.
- همو، *وقفنامه ربیع رشیدی*، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار. تهران: انجمن آثار ملی ۱۳۵۶.
- همو، *تاریخ مبارک غازانی*، به اهتمام کارل یان، هرتفورد، ستیفن اویتسن. ۱۹۴۰.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. *جستجو در تصوف ایران*. چاپ چهاردهم، تهران: امیرکبیر ۱۳۹۶.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق. *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: کتابخانه طهوری ۱۳۵۳.
- سیف بن محمد بن یعقوب الهروی (سیفی هروی). *تاریخنامه هرات*. کوشش محمد زبیر الصدیقی و به اهتمام خان بهادر خلیفه محمد اسدالله، کلکته: کتابخانه خیام ۱۹۸۳.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی. *مجمع الانساب*. به تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر ۱۳۶۳.
- شبستری، شیخ محمود. *گلشن راز*. به اهتمام صمد موحد، تهران: کتابخانه طهوری ۱۳۶۸.
- الصفدی، صلاح‌الدین خلیل بن أبیک، *الوافی بالوفیات*. باعتماد هملوت ریتز، جزء اول، دارالنشر فرانز شتاينر، بیروت: لبنان ۱۳۸۱ ق

طوسی نصیرالدین محمد، اخلاق ناصری، به کوشش و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. چاپ سوم تهران انتشارات خوارزمی ۱۳۶۴.

همو، روضه التسلیم یا تصورات، به کوشش و ایوانف. بمبئی: مطبع اجمل پریس ۱۹۵۰. همو، کشف المراد شرح تجرید الاعتقاد، ترجمه شیخ ابوالحسن شعرانی تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة بی تا.

غزالی، محمد بن علی. نصیحه الملوك. به کوشش جلال الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی ۱۳۵۱. کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد. تاریخ اولجایتو به اهتمام مهین همبلی تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۸.

گولپینارلی عبدالباقی، مولانا جلال الدین، ترجمه و توضیحات توفیق سبحانی چاپ سوم تهران: پوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۷۵. مستوفی بافقی، محمد مفید، جامع مفیدی. به کوشش ایرج افشار، ج ۳، تهران: کتابفروشی اسدی ۱۳۴۰.

مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر. ۱۳۸۱. همو، نزهة القلوب. به اهتمام گای لسترنج، تهران: اساطیر ۱۳۸۹.

مورگان، دیوید، مغولها. ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: مرکز ۱۳۸۰. مولوی جلال الدین محمد، فیه مافیة، به کوشش و تحشیه بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۸.

همو، کلیات شمس تبریزی، با کوشش و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ نوزدهم، تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۳۸۵.

مؤلف ناشناخته. تاریخ شاهی قراختایان. به اهتمام و کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: بنیاد و فرهنگ ایران ۲۵۳۵.

میرمحمدبن سید برهان الدین خاوندشاه، تاریخ روضه الصفا. ج ۵، تهران: کتابفروشی خیام و پیروز ۱۳۳۹.

نجم الدین رازی، ابوبکر بن محمد معروف به دایه، مرصاد العباد من المبدأ الی معاد. به سعی و اهتمام حسین حسینی، تهران: مطبوعه مجلس ۱۳۱۲.

نخجوانی، محمد بن هندوشاه، دستورالکاتب فی تعیین المراتب. به سعی و اهتمام عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، ج ۱، مسکو: اداره انتشارات دانش ۱۹۴۴.

نظام المک، ابوعلی حسن طوسی، سیرالملوک (سیاستنامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۷.

وصاف الحضرة شیرازی، فضل الله بن عبدالله، تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار (تاریخ وصاف). به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، بمبئی: ۱۳۳۸ق.

Howarth, Henry. *History of mongols*. Vol. III, London: burt Franklin 1988.

Spuler, Bertold *The mongols of history*. London: pallmall press, 1971.